

THE WALL STREET STOCK

Ferdinando Frega - Nando the Scribe



WALL STREET سهم

GILLETTE FROM WALL STREET · 03

مقدمه/ی بر حماسه Wall Street

هرگز روزی را که وارد مدرسه شبانه روزی شدم فراموش نمی‌کنم.

15 اکتبر 1970 بود. یک پنجشنبه.

به همین مناسبت، پدرم آنجا بود. از Gillette یک بعدازظهر مرخصی گرفته بود، چیزی که به ندرت پیش می‌آمد. وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، می‌فهمم که او فقط کودکی را تا مدرسه همراهی نمی‌کرد. تکه کوچکی از داستان Gillette را به دنیایی می‌سپرد که هیچ‌کدام از ما هنوز نمی‌توانستیم بفهمیم.

راهب‌های جوان به نام خواهر Giuseppina به استقبال آمد.

پوست روشن، چشمان آبی، چهره‌ای جوان. روسری راهبگی همه‌چیز دیگر را پنهان می‌کرد. دستم را گرفت و مرا تا کلاس 1A همراهی کرد، جایی که معلم، خواهر Dominella، منتظر بود.

خواهر Dominella دیگر پیر بود.

مدام زانوهایش را می‌مالید و با اطمینانی شگفت‌انگیز باران را پیش‌بینی می‌کرد. به گفته او، هوا درون مفصل‌هایش زندگی می‌کرد. اگر زانوهایش درد می‌گرفت، ابرها در راه بودند.

وقتی وارد کلاس شدم، اسمم را می‌دانست.

در واقع همه می‌دانستند.

خبرها درون آن دیوارها به سرعت می‌چرخید.

هدیه‌ها پیش از خودم رسیده بودند.

هر اتاق همان هدیه را داشت: کیسه‌های پلاستیکی ساده با آرم قرمز Gillette دهه 1970، که تنها با تصویر تیغه‌ها تزئین شده بودند.

کوچک‌تر از آن بودم که بفهمم، اما دیگر سفیر کوچکی شده بودم برای شرکتی که سراسر زندگی‌ام همراه می‌ماند.

نخستین درس درباره کار بود.
کار نیک.

در شش‌سالگی، این به اندازه کافی ساده به نظر می‌رسید.
کار نیک، نیک بود.
کار بد، بد بود.
پرونده بسته شد.

اما زندگی، مثل همیشه، نقشه‌های دیگری داشت.

چند سال بعد کشف کردم که کارها هرگز بر اساس آنچه هستند داوری نمی‌شوند. بر اساس داستان‌هایی داوری می‌شوند که پیرامونشان است.

به کسی آب‌نباتی بدهید، کار نیک می‌شود.
همان آب‌نبات را برای هدفی دیگر به کار ببرید، ناگهان کار بد می‌شود.
کار همان می‌ماند.
فقط روایت عوض می‌شود.

این نخستین درس واقعی زندگی‌ام بود.
نه اخلاق.

نه دین.

نه انضباط.

روایت.

آن نیروی غریب که واقعیت‌های یکسان را به معناهای متضاد بدل می‌کند.

دهه‌ها بعد، Gillette مرا به بوستون می‌برد.

همراه با همکارانی از سراسر جهان، سرانجام در پایتخت مالی‌ای می‌ایستادم که بچه‌های مدرسه‌های شبانه‌روزی هرگز خوابش را نمی‌بینند: نیویورک.

حتی نزدیک خودِ Wall Street.

اما آن داستان دیگری است.

پیش‌تر جای دیگری نوشته شده، و من هرگز از تکرار خودم فقط برای پر

کردن فضای ادبی لذت نبرده‌ام.
با این حال، یک فکر باقی می‌ماند.
آدم‌ها همیشه به خاطر کارهایشان به یاد می‌مانند.
بعضی کارها داستان می‌شوند.
بعضی داستان‌ها تاریخ می‌شوند.
و اگر آن کارها اتفاقاً روی کاغذ نوشته شوند، معامله شوند، ارزش‌گذاری
شوند، خریده و فروخته شوند و هر روز قیمتشان اعلام شود...
آخر کدام لعنتی‌ای قرار است فراموششان کند؟

Ferdinando Frega

BLADEFREGA

حماسهٔ Wall Street